

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال بیست و سوم، شماره نود و یکم

پائیز ۱۴۰۱

جستاری در رفتارشناسی متفاوت برخی از اصحاب امامیه با اهل بیت علیهم السلام در چگونگی رفتار با مخالفان سیاسی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۹/۱۴

تاریخ تأیید: ۱۴۰۰/۱۱/۲۷

علی آقانوری^۱

یکی از مشکلات مهم امامان علیهم السلام در عصر حضور، ظهور علویان تندرو و جدال و رقابت آنان با امامان شیعه بود؛ اختلافی که به انشعاب علویان به دو خاندان «حسنی» و «حسینی» و جدایی برخی از آنها از راه و رسم سیاسی و کلامی امامان شیعه علیهم السلام و ظهور برخی فرقه‌های شیعی منجر شد. با وجود این، اختلاف در مواضع و اهداف سیاسی، تنها ویژه آن دسته از شیعیانی که به طور علنی راه خود را از امامان جدا و مخالفت علنی و عدم پذیرش امامت منصوص و مفترض الطاعه بودن آنها را اظهار کردند، نبود؛ بلکه در میان اصحاب خاص امامان و کسانی که در فرهنگ تشیع هیچ جریان خاص فرقه‌ای به نام آنان ثبت نشده نیز شواهدی بر اختلاف روش و منش سیاسی آنها با امامان در زمینه چگونگی رفتار با مخالفان سیاسی وجود دارد.

نوشته پیش رو، با استناد به منابع تاریخی و رجال و حدیثی، کوشیده است بر پایه ارائه مصادیقی از اختلاف روش و منش اصحاب شاخص امامان علیهم السلام، به تبیین چرایی و چگونگی این تفاوت مواضع آنها با ائمه علیهم السلام

۱. دانشیار دانشگاه ادیان و مذاهب، مطالعات تاریخ تشیع: (aliaghanore@yahoo.com).

بپردازد و تأثیر آن را در تحلیل دانشوران شیعی از راه و رسم امامان (ع) نشان دهد.

نشان دهد.

کلیدواژگان: اهل بیت (ع)، اصحاب ائمه (ع)، رفتار سیاسی شیعیان، تاریخ

تشیع، عصر حضور.

مقدمه

گستره زمانی عصر حضور اهل بیت، به علاوه رویکردها و روش‌های متنوع حاکمیت‌های سیاسی و نیز واکنش‌های فکری و سیاسی به ظاهر متفاوت از طرف آن بزرگان، و همچنین رویکردها و دیدگاه‌های متفاوت اصحاب آنان، فهم سیره اهل بیت را برای جویندگان راه و رسم آن بزرگان مشکل کرده است. دیدگاه‌های مختلف و احياناً متضاد سیره پژوهان شیعه در باره نقش و رسالت اصلی اهل بیت، شاهد این مدعاست؛ مسئله‌ای که در پژوهش‌های اخیر به آن توجه چندانی نشده است. از این رو، ضروری می‌نماید که پیشینه تفاوت رویکردها، به ویژه در مورد انتظارات و نگاه‌های مختلف سیاسی اصحاب پرداخته شود؛ موضوعی که در تحقیقات معاصران، کمتر بدان توجه شده است. نویسنده در نظر دارد با استناد به منابع تاریخی و روایی و استفاده از پژوهش‌های اخیر، به واکاوی این نکته بپردازد. در اینجا با توجه به اهمیت بحث و به عنوان مقدمه، به این تفاوت‌ها در دوران معاصر که تا حدود بسیاری برخاسته از تفاوت راه و رسم اصحاب است، به نحو اجمالی اشاره می‌کنیم.

۱. برخی بر این باور هستند که اساساً امامان شیعه، نه تنها خلفای عصر خود را نامشروع می‌دانستند، بلکه تمامی و یا اغلب قیام‌های شیعی آن دوران، تحت اشراف آنان و آن هم با هدف کسب قدرت سیاسی و تشکیل حکومت به وقوع پیوسته است. در حقیقت، زندگی این بزرگواران از آغاز تا انتها، به عنوان یک انسان ۲۵۰ ساله، با وجود تفاوت‌های

ظاهری، یک حرکت مستمر طولانی و با رویکرد سیاسی بوده است.^۱ اگرچه ایشان به تعلیم و تبیین شریعت توجه داشته‌اند، اما خط جهاد و شهادت و حتی ایجاد تشکیلاتی زیرزمینی در جهت تضعیف حاکمیت، خط اصلی آنان بوده است؛^۲ به‌ویژه با توجه به اینکه آنان خود را امام می‌دانستند و امامت نیز در معنای رهبری دنیوی نیز تعریف شده است. توجه امامان به کلام و تفسیر و فقه نیز تحت‌الشعاع چنین اهدافی بود.^۳ در تحلیل نهایی صاحبان این رویکرد، ائمه علیهم‌السلام طلایه‌داران عرصه سیاست و اجتماع و رفع مشکلات اجتماعی بودند و تنها به فقه و بیان تعالیم دینی بسنده نمی‌کردند؛ بلکه همه قیام‌های شیعی عصر حضور، تحت اشراف و نظارت آنها بوده است. از نگاه این افراد، حتی افرادی مثل مختاربن ابوعبید ثقفی (۶۷ق) بر اساس هدایت امام سجاد علیه‌السلام اقدام به قیام کرده و یا میمون قداح عامل و کارگزار امام کاظم علیه‌السلام، و نیز جنبش اسماعیلیه و حرکت سیاسی اسماعیل و مخفی شدن محمدبن اسماعیل نیز به دستور آنها بوده است. می‌توان گفت که امامان حتی در عصر خود، در مواردی دولت در دولت تشکیل داده بودند.^۴

۲. عده‌ای نیز بر این باورند که امامان از فعالیت سیاسی پرهیزی نداشتند و حاکمیت سیاسی را ویژه خود می‌دانستند و البته این مسئولیت برای آنان شایسته‌تر بود؛ اما رسالت و وظیفه اصلی امامان، به‌خصوص از قرن دوم به بعد، در دعوت به رهبری فقهی و دینی استوار بوده؛ نه رهبری و ایجاد نظام سیاسی. در واقع، امامان با توجه به تجربه‌های قبلی و فقدان اقبال عمومی و زمینه‌های سیاسی و اجتماعی، حرکت خود را بر محور حرکت

۱. خامنه‌ای، انسان ۲۵۰ ساله، ص ۱۸۸ - ۱۸۹.

۲. همان، ص ۲۸۰ و ۲۹۰.

۳. همان، ص ۱۶ - ۲۲.

۴. رک: مدرسی، امامان شیعی و جنبش‌های مکتبی، ص ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۵،

۲۳۸ و ۲۴۹.

فرهنگی و تبیین تعالیم دینی استوار کردند و متأثر از ایشان، اصحاب و گروه‌های معتدل شیعی نیز چنین نگاهی را دنبال نموده‌اند.^۱ شهید مطهری نیز امامت به معنای مرجعیت سیاسی و زمامداری اجتماعی را از فروع و شاخه‌های خیلی کوچک مقام امامت شیعه دانسته و معتقد است آنچه در درجه اول اهمیت است، شأن جانشینی پیامبر برای امامان در بُعد مرجعیت دینی و کارشناسی مذهبی بوده و اساساً شاخه‌هایی چون علم و عصمت، معطوف به این نوع از امامت است.^۲ احمد قبانجی صاحب کتاب *خلافة الامام علی بالنص ام بالنصب*، بر این باور است که نه تنها تلاش‌های پیامبر برای تبیین جایگاه امام علی و اهل بیت علیهم السلام، بلکه سیره و منش پیوسته آن بزرگان نیز معطوف به چنین نقشی بوده است. مخالفت‌های اهل بیت با خلفای عصر خود، به‌ویژه در عصر خلفای نخست نیز بیشتر از این جهت بوده که آنان چنین ادعایی داشتند^۳ و چنین پدیده‌ای به عنوان بدعت غیرقابل اغماض تلقی می‌شد.

۳. برخی دیگر در نفی توجه امامان به سیاست و کسب قدرت سیاسی، بر این نکته تأکید می‌کنند که نقش و رسالت امامان و حتی فهم و درک عموم اصحاب آنها، معطوف به امری فراتر از حکومت و سیاست و حتی تبلیغ دین بوده است. آنان هیچ الزامی برای تشکیل حکومت نداشتند و اگر امکان تشکیل حکومت نیز فراهم می‌شد، اقبال آنها نه برای نفس حکومت که برای ترویج اندیشه‌های دینی بود و عمده هدف و رسالت و کار زیربنایی امامان، همان بسط آرا و اندیشه‌های اهل بیت علیهم السلام و امامت شیعی، نه از نوع سیاسی آن بود؛ زیرا امامت، یک پدیده والای معنوی است که از سوی خدا در زمین

۱. مدرسی طباطبایی، مکتب در فرآیند تکامل، ص ۳۱ و ۱۰۷.

۲. مطهری، امامت و رهبری، ص ۷۲ به بعد.

۳. ر.ک: قبانجی، *خلافة الامام علی بالنص أم بالنصب*. در خصوص نقد این کتاب، ر.ک: کاظمینی، *هوامش نقدیة علی کتاب خلافة الامام علی بالنص أم بالنصب*.

جلوه گر شده و منوط به انتخاب مردم نیست. درست است که بنا بر اذعان خود این نویسندگان، متکلمان شیعی عموماً امامت را به امامت دینی و دنیوی تعریف کرده‌اند؛^۱ اما از نگاه این افراد، مراد از امامت اهل بیت علیهم السلام زمامداری و کشورداری و امری سیاسی اجتماعی نبوده است و اساساً سیاست و نقش مردم، در ماهیت امامت شیعی گنجانیده نشده و امامت در اصالت خود، از خواسته‌های مردمی و دنیایی و مسائل سیاسی به کلی جداست. از نظر ایشان، پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام در برهه‌ای از روزگار، خودشان حاکم سیاسی نیز بوده‌اند و این مسئله، ربطی به ماهیت امامتشان نداشت؛ بلکه بر اساس ضرورت و با توجه به اقبال مردمی و خواست مردم بود؛ نه اینکه با کسب قدرت سیاسی، به شأن الهی خود رسیده باشند.^۲

تصور افراطی‌تر این نگاه را می‌توان در اندیشه‌های امیر معزی جست‌وجو کرد که ائمه را واسطه‌های وجودبخش خدا به مخلوقات و نیز تداوم‌بخش آنها در دنیا و شفیعان خلاق در عالم آخرت می‌داند. وی بر این باور است که نقش کلیدی و اصلی ائمه را باید در امور تکوینی و به تعبیری ساحت افعال الهی و جنبه‌های ظاهری خدا جست‌وجو کرد.

این سخنان را می‌توان در سراسر کتاب وی با عنوان راهنمای الوهی در تشیع نخستین جست‌وجو نمود.^۳ ایشان معتقد است که سنت اولیه در دوران حیات امامان، معطوف به خصوصیات غیبی و باطنی و خارق‌العاده آنان بوده و نمایندگی واقعی سنت و رسالت ائمه،

۱. چنین تعریفی، در غالب کتاب‌های کلامی شیعه، از جمله: علامه حلی، خواجه نصیر طوسی، لاهیجی و فاضل مقداد آمده است. (برای اطلاع بیشتر، ر.ک: جمعی از نویسندگان، معارف کلامی شیعه (امامت)، ص ۱۴۷ - ۱۴۹)

۲. حائری، حکمت و حکومت، ص ۱۷۲ - ۱۷۳.

۳. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: امیر معزی، تشیع، ریشه‌ها و باورهای عرفانی، ترجمه: نورالدین الله دینی، ص ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۱ و ۲۹۳.

به دست امثال صفار از اصحاب امامان در اواخر دوره حضور و کتاب *بصائر الدرجات* بود.^۱ تأکید بر این نکات، از این جهت جالب توجه است که هریک از رویکردهای مورد ذکر، در میان اصحاب امامیه نیز به چشم می‌خورد و یکی از عوامل اصلی اختلاف این بزرگان در عرصه مطالعات شیعه‌پژوهی، همین است؛ موضوعی که در میان تحقیقات معاصران بدان توجهی نشده است. در اینجا برخی از موارد اختلافی اصحاب در عرصه رخدادهای سیاسی و حاکمان دوران آنها در دو بازه زمانی متفاوت گزارش و بررسی می‌شود.

یکم. دوران امام علی علیه السلام و حسن علیه السلام

تفکیک این دوره از دوران بعدی، از این منظر قابل توجه است که ما در این دوره، شاهد مخالفت و تمایز جدی و سازمان‌یافته‌ای از سوی اصحاب و دیگر علویان با امامان شیعه نیستیم. در عصر سه خلیفه نخست، امام علی علیه السلام قدرت سیاسی را حق خود می‌دانست و ناخشنودی خود را ابراز می‌کرد^۲ و اطرافیان خاص او نیز ایشان را بر دیگران ترجیح می‌دادند؛ اما به جز مخالفت جدی اصحاب امام علی علیه السلام در برابر عثمان و مخالفت امام با نوع برخورد آنها با عثمان، تنازع و تقابل جدی دیگری که با سیره امام علی علیه السلام مخالف باشد، گزارش نشده است؛^۳ هرچند بعد از کشته شدن عثمان نیز امام علی علیه السلام و حسن علیه السلام در مواجهه مستقیم و متمایزتری با مقوله سیاست و مدعیان حزب اموی برای خلافت و رهبری بودند و در مخالفتشان با ظلم و جور و بدعت‌های سیاسی پیش‌قدم بوده، بلکه

۱. ر.ک: همان، ص ۲۴۶ و ۲۸۶ - ۲۹۱.

۲. ر.ک: *نهج البلاغه*، خطبه‌های: ۲، ۶، ۴۰، ۶۷، ۷۴، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۷۲ و ۱۹۲.

۳. شرکت اصحاب امام علی علیه السلام در فتوحات عصر سه خلیفه نخست و عدم ممانعت امام علی علیه السلام و حتی مشورت و همکاری با آنها نیز در منابع مختلفی گزارش شده است. (برای اطلاع بیشتر، ر.ک:

محسن رنجبر، «مواضع امام علی علیه السلام در برابر فتوحات خلفا»، *مجله تاریخ در اندیشه*، ش ۲)

مشوق اصحاب نیز بوده‌اند. شهادت این سه امام و برخی از اصحاب خاص آنها در این مسیر، مهم‌ترین شاهد این مدعاست. با این همه، حلقه طرفداران امام علی علیه السلام در طی این دوران، نه در قالب یک فرقه متمایز کلامی، بلکه به شکل یک جمعیت فعال ضدّ اموی و گرایش سیاسی ضدّ نظام موجود و در نقش طرفدار حقوق اهل بیت علیهم السلام به عنوان رهبران قانونی جامعه اسلامی شناخته شده بودند.^۱ در هر صورت، مواضع این سه امام در برابر حزب اموی روشن بود و بیشترین شهیدان عرصه جهاد سیاسی و نظامی، با انگیزه حمایت از حقوق و احساسات عاطفی نسبت به امام علی علیه السلام و حسنین علیهم السلام نیز از اصحاب برجسته آنها بود. با همه اینها، امر بدان گونه نبوده که آنها به همراه اصحاب خاص در شیوه مواجهه با دستگاه خلافت، حتی در عصر خلفای نخست، به کلی هم‌داستان باشند. گزارش شده که برخی اصحاب برخلاف مشی ملایم‌تر امام و دیگر اصحاب از بیعت خلیفه پرهیز می‌کردند.^۲ کشی گزارش کرده که برخی از آنها، حتی قصد جان خلیفه نخست را نیز داشته‌اند.^۳ در جریان شورش علیه عثمان نیز اگرچه عموماً اصحاب امام علی علیه السلام و کسانی که بعد از عثمان پیشنهاد خلافت را به او دادند و در ایام خلافت آن حضرت نیز همراه او بودند، حضور فعال داشتند، اما امام علی علیه السلام با همه نارضایتی از عثمان، راضی به کشته شدن او نبود و حتی فرزندان خویش را برای ممانعت از کشته شدن او، به میدان فرستاد.^۴ برای علاقه‌مندان به علی علیه السلام، محوریت راه و رسم امام به قوت خود باقی بود و آنان در مجموع، همکاری با خلفا را مخالف تعالیم دینی و اصول

۱. ر.ک: مدرسی، مکتب در فرآیند تکامل، ص ۳۰.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۹۲، به نقل از: الفارقات تقفی.

۳. کشی، رجال، ص ۱۳۳.

۴. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۴؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۷۷.

ارزشی خود نمی‌دانستند و اعتراض‌ها و پرخاش‌های موردی آنها نیز در راستای اصلاح حکومت و برای جلوگیری از بدعت و تبعیض و امر به معروف و نهی از منکر بود و نه نامشروع دانستن حکومت؛ و گرنه این سطح از همکاری آنها که گزارش شده، قابل توجیه نبود.^۱ بیشتر این اصحاب، بر حقانیت حضرت علی (ع) تأکید داشتند و به قطع، حکومت را نامشروع می‌دانستند و اگر با خلفا همکاری می‌کردند، صرفاً بنا بر مصلحت جامعه مسلمانان بوده است.

اختلاف بیشتر میان اصحاب و امامان شیعه در این دوران را باید در ایام خلافت امام علی (ع) و پس از آن دانست؛ به عنوان نمونه، وقتی آن حضرت در صدد عزل معاویه از حکومت شام بود، این عمل از روی دلسوزی مورد اعتراض عبدالله بن عباس (ع) قرار گرفت. در منابع تاریخی آمده که ابن عباس و نیز مغیره از حضرت خواستند تا هنگامی که امر خلافت محکم گردد، معاویه را از حکومت شام عزل نکند که با مخالفت امام مواجه شدند و آن حضرت حاضر نشد عدالت و اصول ارزشی خود را فدای مصلحت‌اندیشی سیاسی نماید.^۲ بعدها و در وقایع پیش از جنگ جمل نیز در جلسه مشورتی میان امام و اصحاب، عبدالله بن عباس به امام پیشنهاد داد برای تقویت روحیه یاران، از ام سلمه درخواست کند همراه او به جنگ بیاید که با مخالفت امام مواجه شد.^۳ بر اساس برخی گزارش‌ها، بعضی اصحاب خاص امام نظیر مالک اشتر (ع)، از مخالفان حکمیت و متارکه جنگ بود و اما به تبعیت از امام، آن را پذیرفت.^۴ همچنین، در نصب ابوموسی

۱. ر.ک: نگارنده، «امامان شیعه و وحدت اسلامی» ص ۶۷-۹۷.

۲. منقری، وقعة صفین، ص ۵۲؛ ابن اعثم، الفتوح، ج ۲، ص ۳۹۲.

۳. مفید، الإرشاد، ترجمه: رسول محلاتی، ص ۱۷۸؛ منقری، وقعة صفین، ص ۲۶۴، ۶۲۱،

۲۶۰ و ۷۳۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نامه، ص ۷۸.

۴. محسن امین، اعیان الشیعة، ج ۹، ص ۳۸.

اشعری (۵۲ق)، با امام هم‌داستان نبود. با این همه، گفته شده که خشنودی علی علیه السلام را بر نظر خود ترجیح داد و علی علیه السلام با توجه به چنین روحیه‌ای، از او تمجید کرد.^۱ افزون بر این، جریر بن عبدالله بنا بر گزارش‌ها با جدایی خود از لشکر امام، موجبات ناراحتی آن حضرت را فراهم ساخت.^۲ البته امام در طول دوره اندک خلافتش، با اقسام مخالفتهای افرادی دیگر که در ابتدا از اصحاب عمومی و همسو بودند و با آن حضرت بیعت کرده بودند، روبه‌رو شد؛ حتی سست‌عنصری و اختلاف نظر برخی از آنها با امام در جریان جنگ صفین، از زبان امام به عنوان رمز ناکامی سپاه عراق و موفقیت سپاه معاویه مطرح شده است.^۳ ظهور آشوب‌طلبانی چون: ناکثین، مارقین، عافیت‌طلبان، دنیاطلبان و فرصت‌طلبان به اندازه‌ای بود که اگر ما آن حضرت را از پُرچالش‌ترین خلفای تاریخ اسلام در صحنه سیاسی و اجتماعی بدانیم، اغراق نکرده‌ایم؛ هرچند مراد ما از اصحاب، این دسته نیستند.

با آغاز امامت امام حسن علیه السلام و منازعه آن حضرت با معاویه، اختلاف به گونه‌ای دیگر رخ نمود. پذیرش صلح توسط امام، اگرچه بنا بر سخن آن حضرت برای حفظ خون مسلمانان و تحکیم موقعیت شیعه و تشیع تفسیر شده است،^۴ اما مورد رضایت همه اصحاب نبود و برخی اصحاب، صلح را پذیرفتند و برخی دیگر که در علاقه و روابط عاطفی آنها با امام تردیدی نشده و احياناً مروج امامت حقه امامان عصر خود بودند، به صلح آن حضرت معترض بودند.^۵ بنا بر نقل کشی، بعد از صلح حسن بن علی علیه السلام با معاویه، یکی

۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۵۴۷؛ نهج البلاغه، نامه ۳۸.

۲. نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص ۵۹.

۳. رک: دینوری، ص ۱۳۸.

۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۷، ص ۳۸۷-۳۸۸.

۵. دینوری، الأخبار الطوال، ص ۳۲۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۵؛ مجلسی، بحار الأنوار،

ج ۴۴، ص ۵۷.

از یاران آن حضرت به نام سفیان بن لیلی نزد او آمد و ضمن انتقاد از پذیرش صلح توسط امام، او را دلیل‌کننده مؤمنان خطاب کرد.^۱ در نقل دیگر، سلیمان بن سرد خزاعی (عق۵) به امام گفت: چرا با وجود نیروهای فراوان در اینجا و دیگر مناطق، اقدام به صلح نمودی و این کار شما، موجب تعجب ما شده است؛^۲ حتی بنا بر گزارش‌های دیگر، یاران آن حضرت، وی را اسباب شرمساری و ذلت مؤمنان دانستند.^۳ بر اساس برخی از گزارش‌های تاریخی و روایی شیعه و اهل سنت، حتی امام حسین علیه السلام نیز به اقدام امام معترض بود؛^۴ هرچند بر مبنای دیدگاه‌های غالب عالمان شیعی، چنین رویکردی نسبت به امام ناموجه می‌نماید؛ حتی بعد از پذیرش صلح و معاهده امام حسن علیه السلام با معاویه، برخی از خواص اصحاب پیش امام حسین علیه السلام آمده و از وی درخواست رهبری جنگ مجدد علیه معاویه را کردند.^۵ آن امام در پاسخ آنها گفت: تا زمانی که معاهده صلح برادرش حسن علیه السلام برقرار است، به آن پایبند خواهد بود. البته این اعتراض‌ها را باید موردی و مبتنی بر سرخوردگی‌های درونی برخی اصحاب و عدم درک شرایط توسط آنان دانست و نه به عنوان یک جدایی و تمایز کلی در بدنه تشیع یا قصد جسارت به مقام امام؛

۱. کشی، رجال، ص ۱۱۱.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۵-۳۶.

۴. بلاذری، انساب الأشراف، ج ۲، ص ۳۹۳-۳۹۴؛ ابن عساکر، ترجمه الامام الحسن، ۷،

ص ۱۷۷-۱۷۸؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۶۱؛ اربلی، كشف الغمة، ج ۱، ص ۵۷۹؛ ابن اعثم،

الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۷ و ۱۶۷؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۵۷؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۳،

ص ۱۹۶؛ برای مطالعه نقد آن، رک: قریشی، حیاة الامام الحسن، ص ۱۱۵.

۵. دینوری، الأخبار الطوال، ص ۲۶۷-۲۶۸.

به ویژه آنکه گویا این صلح، به گونه‌ای بود که دیگر آمیدی به جنگ مجدد علیه معاویه نبود و طبیعی بود که این روند، با عقده‌های متراکم برخی از اصحاب ناسازگاری داشت.

در دوران امام حسین علیه السلام نیز حرکت آن امام از مکه با مخالفت برخی از اطرافیان آن حضرت مواجه گردید. ابن عدیم (۶۶۰ق) گزارش کرده که ابن عباس، هنگام خروج امام از مکه، به آن حضرت عرض کرد: به کجا می‌روی ای فرزند فاطمه؟ فرمود: عراق و نزد شیعیانم. گفت: من این را برای تو مکروه دارم. به سوی قومی می‌روی که پدرت را کشتند و برادرت را با خنجر طعن زدند و ترکش کردند و من تو را به خدا متذکر می‌شوم که ضرری بر نفست وارد نکنی.^۱ همچنین، ابوسعید خدری (۷۴ق) عرض کرد: از جان خویش به خدا پناه ببر! و در خانه خویش باش و از حرکت خود دست بردار. از ابوواقد اللیثی (۶۵ق) نقل شده است که می‌گفت: به من خبر رسید که حسین می‌خواهد از مکه خارج شود. پس، نزدش رفتم و او را قسم دادم که خارج نشود؛ زیرا او خارج می‌شد در زمانی که وقت آن نبود و خودش را می‌کشت؛ اما امام فرمود: باز نمی‌گردم. جابر بن عبدالله (۷۸ق) نقل کرده که با حسین سخن کردم و گفتم: از خدا بترس! و گروهی از مردم را با بعضی دیگر در گیر نکن! پس، مرا عصیان کرد.^۲ در سخنانی که عمرو بن عبدالرحمن مخزومی (۷۰ق) با امام داشت نیز از سر خیرخواهی با قیام امام علیه السلام مخالفت کرد.^۳ بعید نیست این دسته اخبار، ساختگی باشد؛ زیرا آنچه از ابوسعید خدری به بعد نقل شده، در کتب مقاتل نیست.

۱. ابن عدیم، ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ص ۱۱۵.

۲. همان، ص ۱۰۶ و ۱۱۶.

۳. طبری، تاریخ طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده ج ۷، ص ۲۹۶۳.

دوم. از امام سجاد علیه السلام تا پایان عصر امام رضا علیه السلام

بنا بر آنچه گذشت، در مجموع می‌توان مناسبات ائمه علیهم السلام و اصحاب با ارباب قدرت را در عصر خلفای نخست، به‌ویژه تا نیمه دوم دوران خلافت عثمان، عاری از کشمکش سیاسی و بر پایه همکاری و از آغاز شورش علیه عثمان تا شهادت امام حسین علیه السلام را در فضایی از رقابت‌ها و تنش‌های سیاسی و احیاناً نظامی ارزیابی کرد. با شهادت امام حسین علیه السلام و غلبه حزب اموی و ظهور حاکمیت سلطانیسم، البته در قالب خلافت دینی، مناسبات وارد عرصه جدیدی شد. در واقع، شهادت امام حسین علیه السلام آغازی بود برای قطع همکاری و تمایز و جدایی رسمی اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنها از دستگاه خلافت و کارگزاران و دیگر حامیان آنها. از این جهت، آغاز جدایی رسمی و قابل تمایز در میان شیعیان در باره شیوه مبارزه با ظلم و جور و تلاش برای احقاق حقوق از دست‌رفته از طرف علویان را باید از عصر امام سجاد علیه السلام جست‌وجو کرد.

دلیل آن نیز تا حدودی روشن است؛ چراکه امامان شیعه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام با توجه به بستر زمانی و اجتماعی، هیچ‌گاه به‌طور مستقیم و علنی وارد درگیری و مخالفت فعالانه و آشکاری با خلفا نشدند. فقدان زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و نیز دغدغه بیشتر آنها در تربیت اخلاقی و دینی جامعه اسلامی و ضرورت انسجام درونی و جلوگیری از هم‌پاشیدگی پیروان، به گونه‌ای بود که دیگر حرکت فعال سیاسی غیرعقلانه می‌نمود و البته آن مقداری هم که لازم بود و جواب می‌داد، دیگر علویان خواسته یا ناخواسته جبران می‌کردند و گویا امامان نیز از آن ناراضی نبودند.

با شهادت امام حسین علیه السلام این نکته به‌خوبی روشن شد که جامعه آن روز که به مدت پنجاه سال با آموزه‌های غیر اهل‌بیتی علیهم السلام تربیت شده بودند و شیعیان نیز تحت فشار حاکمیت اموی به‌سرمی‌بردند، طبیعی بود که جامعه رمقی برای استیفای حقوق از دست‌رفته اهل بیت علیهم السلام نداشته باشد؛ هرچند در آن هنگام، تحت حکومت اموی که خفقان‌بارترین سیاست‌ها، به‌ویژه در مورد شیعه و رهبران آن را در پیش گرفته بود، به‌سرمی‌بردند و

آمادگی تلاش برای استیفای حق اهل بیت علیهم السلام در حکومت را نداشتند. شکست قیام‌هایی همچون: توابین، قیام مختار، قیام زید و فرزندش یحیی، در دوره امویان به وقوع پیوست؛ اما به علل مختلفی از جمله عدم اقبال عمومی جامعه اسلامی، با شکست مواجه شد. از این رو، امامان از زمان امام سجاد علیه السلام راه و رسم خود را تغییر دادند و علاوه بر عدم حضور و پرهیز از موضع‌گیری فعال در مقابل قیام‌ها، به اصحاب خاص خود نیز دستور به پرهیز از عدم شتابزدگی نسبت به این قیام‌ها می‌دادند. پرواضح است که این شیوه نمی‌توانست مورد قبول همه علویان و خاندان مظلوم پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز اصحاب خاص آنان قرار گیرد. طبیعی بود که سکوت و تقیه در مقابل دشمنان و رقیبان فکری و سیاسی و خانوادگی مشهوری چون بنی‌امیه، توان و ظرفیت همگان نباشد. بیشترین مخالفت که موجب انشعابات داخلی شد، از طرف علویان بود. جنبش مختار نیز که سرآغازی برای ظهور فرقه کیسانی شد نیز با اشراف و هدایت معنوی محمدبن حنفیه (۸۱ق) بود و می‌توان گفت که حرکت وی، سرآغازی برای جدایی و تمایز دو روش مبارزه و مواجهه با خلفای اموی و عباسی شد.

شاید بتوان اولین قیام رسمی علویان که اسباب جدایی راه و رسم آنها را از امامت مستمر اهل بیت علیهم السلام فراهم ساخت، قیام زیدبن علی (۱۲۲ق) در زمان امامت امام صادق (۱۱۴-۱۴۸ق) دانست. در منابع رجالی امامیه، از زیدبن علی به عنوان اصحاب امامان سجاد، باقر و صادق علیهم السلام یاد می‌کنند و حتی از اعتقاد او به امامت آنها سخن می‌گویند.^۱ اگرچه امام خود به‌شخصه در این قیام شرکت ننمود و روش آنها را نتیجه‌بخش نمی‌دانست، اما به‌طور غیرمستقیم، از این‌گونه قیام‌ها دفاع می‌نمود و بنا بر برخی گزارش‌ها، خود به خانواده‌های شهدای آنان کمک مالی می‌کرد و حداقل اینکه در جایگاه

۱. کشی، رجال، ص ۱۹۵؛ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۲۵-۲۲۶.

بالای زیدبن علی خدشهای وارد نمی نمود و از او تمجید می کرد.^۱ از آن حضرت نقل شده که ایشان آرزو می کرد که در میان علویان (خروج کننده آل محمد) خروج کند و مخارج خانواده اش را بر عهده بگیرند.^۲

با توجه به این شواهد، برخی از رجالیون معاصر، قیام زید را با اذن و رضایت امام جعفر صادق علیه السلام می دانند.^۳ البته بعضی تاریخ پژوهان، عدم حمایت امام صادق علیه السلام را علت شکست زید می دانند^۴ و در باره تفاوت نگاه و رویکرد زید با امامان نیز گزارش های مختلفی نیز رسیده است؛ به عنوان نمونه، از زرارة بن عیین (۱۵۰ق) نقل شده: زید در حضور امام صادق علیه السلام به من گفت: در باره شخصی از اهل بیت که از تو یاری بخواهد، چه واکنشی داری؟ و من پاسخ دادم: اگر مفروض الطاعه باشد، یاری اش می کنم؛ اما اگر چنین نباشد، می توانم کمک نکنم. «زراره می گوید: «وقتی زید بیرون رفت، امام از پاسخ من که زید را ساکت کردم و راه جواب را بر او بستم، خشنود شد.^۵ بعد از قیام زید، قیام محمدبن عبدالله بن حسن، معروف به نفس زکیه، با مخالفت امام صادق علیه السلام مواجه شد. گزارش شده که وی حتی خود را از امام صادق علیه السلام عالم تر، سخاوتمندتر و شجاع تر می دانست.^۶ وی حتی در یک حرکت غیراخلاقی و نامتعارف، دستور زندانی کردن امام و مصادره اموال ایشان را صادر نمود.^۷ البته گفته شده که امام در باره برادر محمد نفس زکیه

۱. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۵۳-۱۵۴؛ ابوالفرح اصفهانی، مقاتل الطالبین، ترجمه: رسول محلاتی، ص ۱۲۶ و ۳۳۱.

۲. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۵۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۷۲.

۳. خوبی، معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۵۵.

۴. لیبی، جهاد شیعه در دوره اول عباسی، ص ۹۳.

۵. کشی، رجال، ص ۱۵۳.

۶. طبرسی، اعلام الوری و اعلام الهدی، ج ۱، ص ۵۲۹.

۷. برای اطلاع از برخورد وی با امام صادق علیه السلام، رک: کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۵۸-۳۶۶.

که بعد از نفس زکیه در بصره علیه منصور قیام کرد، موضع متفاوتی گرفت و از آنها نیز به نیکی یاد نمود^۱ و یا در باره قیام شهید فخر نیز مواضع منفی از آن امام گزارش نشده است. در هر صورت، نمی‌توان در داوری کلی، امامان را مخالف مجموعه قیام‌های علوی و یا حامی همه آنها بدانیم. علویان و کسانی هم که به قیام و درگیری مسلحانه روی آورده بودند نیز در مواجهه با امامان یکسان برخورد نمی‌کردند. برخی از آنها به جایگاه امامان واقف بودند و حرمت آنها را نگه می‌داشتند و بعضی از آنها، به‌ویژه از عصر امام رضا علیه السلام به بعد که رقابت‌ها و تمایزات میان امامیه و زیدیه بیشتر شد، خود را کاملاً در جبهه مقابل امامان شیعه می‌دانستند. قیام‌های علویان در عصر هریک از امامان دیگر نیز گاهی با توجه به اختلاف در روش مبارزاتی و گاهی اهداف سیاسی با مخالفت امامان روبه‌رو می‌شد که ما قبلاً بدان اشاره کردیم. در خصوص مخالفت برخی اصحاب خاص با خطمشی سیاسی امامان در این دوران، گزارش‌هایی از اعتراض موردی موجود است که عموماً معطوف به انتظاریایی بوده که از قائمیت و مهدویت امام داشتند. در فراز بعدی، به این بحث اشاره خواهیم کرد.

سوم. دوران امام رضا علیه السلام

در دوره امام رضا علیه السلام که نظریه امامت در قیاس با دوران قبلی روشن‌تر و صورت‌بندی کامل‌تری یافته بود، نیز شاهد مخالفت‌هایی هرچند اندک، با تصمیم امام در باره پذیرش ولایت‌عهدی از طرف اصحاب خاص وی هستیم.^۲ در روایتی، فردی که نامش آورده نمی‌شود، در این باره بر امام خُرده می‌گیرد و با نوعی اعتراض و ناخوشایندی از سخن

۱. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۱۸۷ و ۲۵۸.

۲. ر.ک: صدوق، *عیون اخبار الرضا*، ج ۱، ص ۱۵۱ و ۱۵۴؛ مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۴۹، ص ۱۲۰،

امام، سؤال خود را بیان می‌کند.^۱ در روایتی دیگر، ریان بن صلت که گویا از نزدیکان امام بوده، به حضرت می‌گوید: «مردم می‌گویند که شما از طرفی، اظهار زهد می‌کنید و از طرفی، ولایت عهدی را پذیرفتید.»^۲ امام ضمن تأکید بر تحمیلی بودن این تصمیم، خود را با یوسف (ع) مقایسه می‌کند و می‌فرماید: کارگزاری یوسف پیامبر برای عزیز مشرک مصر کجا، و ولایت عهدی او برای مأمون مسلمان کجا.^۳

شاید جدی‌ترین نوع مخالفت در این میان، از یونس بن عبدالرحمن قمی (۲۰۸ق) گزارش شده است. بنا بر گزارشی، یونس در *رجال* کشی که البته قابل مناقشه نیز هست، امام را به سبب این تصمیم طاغوت می‌خواند.^۴ به نظر او فرقی ندارد که امام به خواست خود این تصمیم را گرفته باشد یا مجبور شده باشد؛ هرچند گزارش نقل شده با چنین تعبیر تندی، از روایات یعقوب بن یزید (قرن سوم) است که از ناقلان روایات ذمّ یونس بن عبدالرحمن است و شاید نتوان چندان به آن اعتماد کرد. به نظر می‌رسد وی این نظر را بعد از شنیدن رفتن امام به خراسان اظهار کرده که قرار بود خلافت را بپذیرد و اشاره‌ای به حوادث بعدی ندارد.^۵ در روایتی دیگر، بنا بر نقل محمد بن ابراهیم، یکی از اصحاب خاصّ امام جواد (ع)، هرچند موضوع طاغوت بودن مطرح نشده، اما یونس تأکید می‌کند که این تصمیم، خلاف مقتضای نبوت و امامت از زمان حضرت آدم (ع) تا امروز بوده است^۶ و اگر این سخن وی ساختگی نباشد، به

۱. صدوق، *عیون اخبار الرضا*، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲. همان، ص ۱۵۰-۱۵۱.

۳. همان.

۴. کشی، *رجال*، ص ۴۹۲، ش ۹۴۳؛ همان، ص ۴۹۳، ش ۹۴۴؛ نیز ر.ک: همان، ص ۴۹۶، ش ۹۵۳.

۵. همان، ص ۴۹۴.

۶. همان، ص ۴۹۶، ش ۹۵۳؛ ر.ک: خوئی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۵، ص ۲۳۶.

نظر می‌رسد که وی فلسفه نبوت و امامت را با اخذ قدرت سیاسی در تضاد می‌دیده است. با این همه، پذیرش این گزارش‌ها، به‌ویژه با توجه به مخالفت شدیدی که در برخی مناطق، به‌خصوص قم^۱ علیه یونس بن عبدالرحمن رواج داشته، چندان آسان نیست. علاوه بر همه اینها، در باره چگونگی و میزان همکاری و مناسبات سیاسی و اجتماعی برخی اصحاب با خلفا و دستگاه حاکمه، به‌ویژه در عصر عباسیان (۱۳۲-۶۵۶ق) نیز می‌توان شواهدی ارائه داد که قطعاً برخی موارد آن را می‌توان نوعی عدول از راه و رسم ائمه شیعه تلقی کرد.

برخی همکاری‌های اجتماعی، فکری، سیاسی، نظامی و مشاوره امام علی علیه السلام و اطرافیان در عصر خلفای نخست را به‌ویژه با توجه به پیش‌قدم بودن امام علی علیه السلام، می‌توان موجه دانست. گزارش‌های متعددی از آنها در منابع تاریخی و روایی شیعه و سنی آمده است؛ اما آنچه قابل تأمل است، آن دسته از همکاری‌های مختلف اصحاب ائمه در دستگاه خلافت، به‌ویژه در عصر عباسی است. تردیدی نیست که امامان برای حکومت بنی‌امیه هیچ‌گونه مشروعیتی قابل نبودند و همکاری با آنان و نیز عباسیان را اگر از روی ناچاری نباشد، به‌شدت منع کرده و آن را مصداق همکاری با ظلمه و طاغوت و حرام و اسباب ورود به جهنم می‌دانستند.^۲ همچنین، گزارش شده که برخی اصحاب و راویان موثق و حتی ممدوح ائمه نظیر علباء اسدی و حذیفه بن منصور، از والیان و همکاران بنی‌امیه بوده‌اند؛ تا جایی که بدین جهت، توسط برخی رجال یون تضعیف شده‌اند.^۳ این مهم را باید در دوران اموی، موردی دانست.

۱. در این باره، ر.ک: کشی، رجال، ص ۴۹۴، ش ۹۵۵.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۴۱ و ۶۷.

۳. کشی، رجال، ص ۲۰۰؛ نجاشی، رجال، ص ۱۴۷.

در عصر بنی عباس است که بیشتر شاهد چنین پدیده‌ای در سطح قابل ذکر و گسترده‌تری هستیم؛ چراکه بنا بر گزارش‌های منابع تاریخی و رجالی، جمع کثیری از اصحاب امامیه و راویان اخبار ائمه که در تشیع عقیدتی آنها نیز تردید نشده، با عباسیان در امور مختلف اداری و دیوانی، سیاسی، نظامی، مالی و قضایی همکاری داشته و در دستگاه خلافت آنها حضور داشتند.^۱

درست است که برخی از این افراد، به‌اکراه و اجبار و حتی گاهی با اجازه امام و چه بسا برای نفوذ در حاکمیت و کمک به شیعیان و یا گاهی به دلیل نیاز شدید مالی، با خلفای عباسی همکاری می‌کردند،^۲ اما با توجه به سیره خود اهل بیت علیهم السلام و اینکه حاکمان عباسی را طاغوت و غیرمشروع می‌دانستند، اقدام همه آنها قابل توجیه نبود.

چهارم. انتظار مهدویت و نجات سیاسی

مدعیان مهدویت، در دوران اموی نیز وجود داشتند و اگر در وجود تاریخی گروهی به نام سبائیه و ادعای مهدویت برای همه مؤمنان تردید کنیم، در ادعای مهدویت و حتی غیبت برای محمدبن حنفیه توسط کیسانیه، گزارش‌های قابل توجهی موجود است؛^۳ اما این گفتمان، با انقراض خلافت بنی‌امیه و بر سر کار آمدن بنی‌عباس با شعار «الرضا من آل

۱. گزارش‌های متعددی از این قبیل همکاری‌ها در منابع شیعی تاریخی و رجالی موجود است؛ به عنوان نمونه، ر.ک: نجاشی، رجال، ص ۳۰۹، ۳۳۰، ۳۴۳، ۳۷۱، ۴۱۰، ۴۴۵، ۳۴، ۱۰۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۷۸، ۳۰۲، ۳۰۶؛ ر.ک: سید عبدالله حسینی، تعامل شیعیان امامیه با دیگر مسلمانان، ص ۲۵۴-۲۶۹.

۲. مثلاً ر.ک: کشی، رجال، ص ۳۶۸، ۸۴۱؛ نجاشی، رجال، ص ۲۳۱، ۳۲۶؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۷.

۳. طوسی، الغیبه، ص ۴؛ شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، ص ۲۴۲؛ کتاب‌های تاریخی کهن، عموماً به برخی از ادعاهایی که برای ایشان می‌شد، اشاره کرده‌اند.

محمد» شدت گرفت؛ به گونه‌ای که وقتی ابومسلم خراسانی (۱۳۷ق) که از جمله بانیان خلافت عباسیان بود، به قتل رسید، یاران وی بر حلول روح او در دخترش و بعدها در نسل وی معتقد شدند و قائل شدند که او نمرده و نمی‌میرد؛ تا زمانی که زمین را از عدل و داد پُر نماید.^۱ برخی خلفای عباسی همچون سفاح (۱۳۲-۱۳۶ق) و مهدی عباسی (۱۵۸-۱۶۹ق)، چنین ادعاهایی داشتند.^۲ منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸ق) نیز برای مقابله با ادعای مهدویت محمدبن عبدالله (نفس زکیه)، موقعیتی را برای خود اعلام کرد و گفت مهدی کسی جز فرزند من نیست.^۳ ظلم و جورهای بنی عباس و عدم پایبندی آنها به وعده‌ها و شعارهایی که می‌دادند، موجب شد برخی علویان دست به قیام علیه دستگاه خلافت بزنند.

در این میان، مردم که انتظار حکومتی عادل را می‌کشیدند، با تصور اینکه این اشخاص همان کسانی از بنی‌هاشم هستند که زمین را از عدل و قسط فراگیر می‌نمایند، با آنها بیعت می‌کردند. در میان منابع، گزارش‌هایی در باره این پندار مردم در خصوص محمدبن عبدالله بن حسن (نفس زکیه) وارد شده است. عمر بن شیبه (۲۶۳ق) نقل می‌کند: در میان عامه مردم، محمدبن عبدالله را مهدی می‌نامیدند؛ به طوری که به او محمدبن عبدالله المهدی گفته می‌شد. وی لباس یمنی و قبطنی می‌پوشید^۴ و یا خانواده او گمان داشتند که او همان مهدی موعود است که در روایات به آن اشاره شده است.^۵ شیعیان عموماً و برخی از اصحاب امامان در هر دوره‌ای و در عصر هریک از امامان، انتظار ظهور منجی

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۹۳.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۱۲.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۸۴.

۵. همان، ص ۲۰۷.

نجات‌بخش را داشتند و این نجات‌بخش را گاهی به نام قائم و در واقع، نجات‌بخش سیاسی و اجتماعی می‌شناختند. البته همه اصحاب امامیه، چنین مشکلی نداشتند و انتظار و تصور آنها از امام، نه به عنوان امام سیاسی و مسئول استقرار نظم و عدالت اجتماعی، بلکه وظیفه امام را به عنوان عالم‌ترین افراد از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، تفسیر و تبیین معارف دینی و تعلیم حلال و حرام و تشخیص‌دهنده حق از باطل و حفظ تربیت و جلوگیری از بدعت‌های مذهبی می‌دانستند.^۱

در میان برخی از اصحاب امامان شیعه و سرخورده از سرکوب‌ها و فشارهای سیاسی حاکمان وقت که انتظار قیام سیاسی و تشکیل حکومت از امام را به عنوان منجی داشتند نیز این سؤال مطرح بوده که آیا این امام، همان امام قائم و مهدی موعود می‌باشد که با در هم شکستن نظام فاسد، عدل و قسط را بر پا می‌کند یا خیر؟ البته انتظار مهدویت و قیام سیاسی و به تعبیر دیگر، قیام به امر امامت از طرف امامان را بیشتر از همه باید در دوران امامت امام باقر علیه السلام (۹۵-۱۱۴ق) جست‌وجو کنیم. در گزارشی، حمران بن اعین (۱۴۸ق) به امام باقر علیه السلام می‌گوید: برخی از بنی‌الحسن و فرزندان ابن‌حنیفه، قائم را از خود می‌دانند.^۲ بنا بر گزارش دیگر، اسماعیل بن علی بن اسحاق نوبختی (۳۱۱ق) بعد از وفات امام باقر علیه السلام، عده‌ای از یاران امام، قائل به مهدویت نفس زکیه و عده‌ای نیز معتقد به مهدویت خود آن حضرت شدند.^۳

در نقلی وارد شده که راوی به حضرت عرض کرد: همانا ما بازارهایمان را به جهت انتظار قیام و تحقق این امر، رها کرده‌ایم.^۴ در نقل دیگر، زراره به امام عرض می‌کند:

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۲۸۱ و ۳۲۱؛ کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۰-۱۷۲.

۲. عیاشی، تفسیر، ج ۲، ص ۲۵۸.

۳. نوبختی، فرق‌الشیعه، ص ۵۳-۵۴؛ بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۳۲-۳۳.

۴. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۲؛ همو، کافی، ج ۸، ص ۸۰.

همانا امید داریم که صاحب و امامی که خداوند قیام را به دست او ظاهر می‌سازد، شما باشید؛ تا این امر به دست شما تحقق یابد.^۱ امام علیه السلام در جواب فرمود: به خدا سوگند! من صاحب شما (مهدی) نیستم.^۲ در دوران امامت امام صادق علیه السلام، زراره در گفت‌وگویی با آن حضرت، احادیث باب غیبت را از احادیث بنی اسرائیل نیز عجیب‌تر دانسته است. حضرت نیز در جواب وی، روایات غیبت مهدی (عج) را تصدیق می‌کند و آنها را حق می‌داند.^۳ در نقلی دیگر، زراره از امام صادق علیه السلام می‌پرسد که آیا ظهور قائم یک سال دیگر است؟ حضرت در جواب او می‌گوید: ان شاء الله. بار دیگر می‌پرسد: دو سال دیگر است؟ حضرت همان جواب قبل را تکرار می‌کند.^۴ کشی گزارش کرده که برخی از اصحاب نظیر: ابن عبدالرحمن، ابن نعیم، فیض بن مختار و سلیمان بن خالد، در طی نامه‌نگاری به آن حضرت می‌نویسند که کوفیان تنها منتظر دستور آن امام‌اند تا به واسطه او، شهر را از دست امویان حاکم در آن شهر نجات داده و آنان را اخراج کنند.^۵ بنا بر گزارش‌ها، برخی اصحاب شاخص، به‌ویژه با توجه به حضور یاران زیاد و البته به گمان آنها صدها هزار یاور، سکوت و بی‌توجهی امام را به قیام حرام می‌دانستند؛^۶ چون تصور می‌کردند منظور از رضای از

۱. همان، ص ۳۶۸. برای موارد بیشتر، رک: کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۱-۳۳۳.

۲. همان.

۳. کشی، رجال، ص ۱۵۷.

۴. همان، ص ۱۵۷-۱۵۸.

۵. همان، ص ۳۵۳-۳۵۴. ظاهراً این مربوط می‌شود به زمان قیام سلمه خلال و ابومسلم که شعارش «الرضا من آل محمد» بوده و تصور اینان آن بوده که واقعاً اینها درصدد اجرای دقیق شعار خود هستند؛ درحالی‌که آنان مأموران بنی‌عباس بودند.

۶. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۲-۲۴۳؛ کشی، رجال، ص ۳۵۳-۳۵۴.

آل محمد، امام است. برخی از آنها با اظهار ناامیدی، این پرسش را مطرح می‌کردند که چرا با وجود فراهم بودن زمینه، وعده و موعود تحقق پیدا نمی‌کند.^۱

این گونه روایات، بنا بر فرض درستی و پذیرش آنها، همگی دلالت بر این امر دارند که نگاه اصحاب به امامان در هر مقطعی بر این اساس بوده که آن امام، همان مهدی موعود است و او، همان کسی است که باید دست به تشکیل حکومت بزند. از این رو، پذیرش انتظار موعودی با غیبت طولانی برای آنها دشوار شده بود. بعد از شهادت امام صادق علیه السلام نیز عده‌ای با عنوان ناووسیه با انکار وفات ایشان و با تکیه بر بعضی روایات، وی را مهدی قائم دانستند.^۲ بنا بر گزارش منابع روایی، به دلیل جایگاه ویژه‌ای که امام صادق علیه السلام در میان خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت، این انتظار از ایشان می‌رفت که برای به دست گرفتن حکومت و برپایی حکومت موعود، اقدامی نماید^۳ و شاید برآورده نشدن این انتظار بود که در عصر او، اسماعیلیه به مهدویت اسماعیل بن جعفر معتقد شدند و مبارکیه نیز محمد بن اسماعیل را مهدی موعود دانستند.^۴

در زمان موسی بن جعفر نیز در میان شیعیان حدیثی رد و بدل می‌شد که هفتمین امام، قائم آل محمد است و امید قائم بودن آن امام و نجات از ظلم و ستم توسط آن حضرت، در برخی از اصحاب مطرح شده بود و حتی حبس و زندان او را غیبتی می‌دانستند که برای امام غایب مطرح بوده است. با توجه به چنین انتظاری بود که بعد از شهادت امام، کارگزاران خلیفه مرگ آن حضرت را علنی کرده و می‌گفتند این، همان امامی است که

۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ همان، ج ۱، ص ۳۴۲.

۲. نوبختی، فرق الشیعه، ص ۵۷؛ بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۶۱.

۳. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴۲.

۴. بغدادی، الفرق بین الفرق، ص ۶۳.

رافضیان اعتقاد به قائم بودن و نامیرایی او دارند؛^۱ انتظاری که احتمالاً زمینه اعتقاد به مهدویت و غیبت آن حضرت را در میان برخی از اصحاب فراهم ساخت و موجب پیدایش فرقه‌ای به نام «واقفه» گشت. نسبت به سید محمد، فرزند امام هادی علیه السلام که در زمان حیات آن امام درگذشت نیز با استناد به حدیثی از امام هادی علیه السلام، چنین ادعایی شده است؛^۲ هرچند ممکن است بگوییم به این جهت که امامت به فرزند بزرگ‌تر می‌رسید، برای او چنین تصویری می‌شد.

پس از درگذشت امام حسن عسکری علیه السلام نیز این پدیده رخ نمود و به جز کسانی که معتقد به مهدویت فرزند او شدند، دو گروه با دو نگرش ظاهر شدند؛ گروهی بر این عقیده بودند که چون زمین هیچ‌گاه نباید از حجت خالی باشد و خود امام حجت خداوند بر روی زمین است، او نمرده و تنها از نظرها غایب گردیده است و او، همان قائم است. در مقابل، گروه دیگری بر این عقیده بودند که هرچند او در گذشته است، اما بار دیگر زنده خواهد شد و همو قائم می‌باشد.^۳

نتیجه

یکی از مشکلات مهم امامان، ظهور علویان تندرو و جدال و رقابت آنان با امامان شیعه، به‌ویژه در نوع برخورد با حاکمان سیاسی بود. با وجود این، اختلاف در مواضع و اهداف سیاسی، تنها ویژه این دسته از شیعیان - که به طور علنی راه خود را از امامان جدا و از اظهار مخالفت علنی و عدم پذیرش امامت منصوب و مفترض الطاعه بودن آنها پرهیزی

۱. کشی، رجال، ص ۴۴۱ و ۴۷۵؛ شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۴۹-۱۵۰؛ مفید، ارشاد، ترجمه:

رسولی محلاتی، ج ۲، ص ۲۳۵.

۲. نوبختی، فریق الشیعة، ص ۷۹.

۳. همان؛ شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۵۲.

نداشتند - نبود. اگر اصحاب ائمه در تمامی موارد مطیع آنان بودند، شاید اکنون وضعیت جامعه بشری به گونه‌ای دیگر بود. در میان اصحاب خاص امامان و کسانی که هیچ جریان خاص فرقه‌ای به نام آنان ثبت نشده نیز شواهدی بر اختلاف روش و منش سیاسی آنها با امامان وجود دارد. این افراد، امامت منصوص امامان را باور داشته و به ظاهر اطاعت از آنها را بر خود فرض و خلافت و رهبری سیاسی را نیز شایسته امامان می‌دانستند. همچنین، در نامشروع دانستن خلفای اموی و عباسی، با امامان و دیگر علویان هم‌صدا بودند؛ اما در موارد مختلفی، گزارش شد که آنان نیز نسبت به مواضع و خطمشی سیاسی اهل بیت علیهم‌السلام، چون و چراهایی داشتند.



منابع

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، ۱۳۸۵ق، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء العربی.
۲. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، بی تا، مناقب آل ابی طالب، قم، مؤسسه انتشارات علامه.
۳. ابن عدیم، عمر بن احمد، ۱۴۲۳ق، ترجمه الامام الحسین (علیه السلام)، تصحیح: سید عبدالعزیز طباطبایی، قم، انتشارات دلیل ما.
۴. اشعری قمی، سعد بن عبدالله، ۱۳۶۱، المقالات والفرق، مقدمه و تصحیح: محمد جواد مشکور، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. اشعری، ابوالحسن، ۱۴۰۵ق، مقالات الاسلامیین واختلاف المصلین، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید.
۶. اصفهانی، ابوالفرج، ۱۴۱۴ق/۱۳۷۲ش، مقاتل الطالبیین، شرح و تحقیق: سید احمد صقر، قم، منشورات الشریف الرضی.
۷. امیر معزی، محمد علی، ۱۳۹۳، تشیع ریشه ها و باورهای عرفانی، ترجمه: نورالدین اسد دشتی، تهران، نشر نامک.
۸. امین، سید محسن، ۱۴۰۳ق، اعیان الشیعة، چاپ اول، بیروت، دار التعارف للمطبوعات.
۹. بحرانی، ابو محمد الحسن بن علی الحسین بن شعبه، ۱۳۹۴ق، تحف العقول عن آل الرسول، مقدمه: محمد حسین اعلمی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۱۰. بغدادی، عبدالقادر، ۱۴۱۹ق، الفرق بین الفرق، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، المكتبة العصرية.
۱۱. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، ۱۳۹۴، انساب الاشراف، بیروت، مؤسسه الأعلمی.
۱۲. ثقفی، ابراهیم بن محمد، ۱۳۵۶، الغارات، ترجمه: محمد باقر کمره ای، تهران، فرهنگ اسلام.
۱۳. جعفریان، رسول، ۱۳۸۱، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، قم، مؤسسه انصاریان.
۱۴. —، ۱۳۵۷، تاریخ تشیع در ایران، قم، انتشارات انصاریان.
۱۵. حائری، بی تا، حکمت و حکومت، بی جا.

۱۶. خامنه‌ای، سید علی، *انسان ۲۵۰ ساله*، تهران، انتشارات صدرا.
۱۷. دینوری، ابی حنیفه احمد بن داود، ۱۳۶۴، *الأخبار الطوال*، دکتر محمود مهدی دامغانی، تهران، نشر نی.
۱۸. دینوری، ابن قتیبه، ۱۳۸۰، *امامت و سیاست (تاریخ خلفا)*، ترجمه: سید ناصر طباطبایی، تهران، انتشارات ققنوس.
۱۹. صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، ۱۹۸۴ م/ ۱۴۰۴ ق، *عیون اخبار الرضا*، مقدمه و پاورقی: حسین اعلمی، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۲۰. —، ۱۳۹۵ ق، *کمال الدین و تمام النعمه*، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۲۱. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، ۱۴۰۹ ق، *تاریخ الأمم والملوک (تاریخ طبری)*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۲۲. طوسی، محمد بن حسن، ۱۳۴۸، *اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)*، مقدمه: حسن مصطفوی، مشهد، دانشگاه مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی.
۲۳. عیاشی، ابی نصر محمد بن مسعود، ۱۳۶۳، *تفسیر العیاشی*، تصحیح: هاشم رسولی محلاتی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۲۴. قبانچی، سید احمد، ۱۳۸۳، *خلافة الامام علی بالنص أم بالنصب*، منشور سیدی.
۲۵. کریمان، حسین، ۱۳۸۲، *سیره و قیام زید بن علی*، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۶. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۱ ق، *الأصول الکافی*، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، بیروت، دار صعب.
۲۷. لیثی، سمیره مختار، ۱۳۶۳ ش، *جهاد الشیعة فی العصر العباسی، الأول*، بی جا، بی نا.
۲۸. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ ق، *بحار الأنوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۹. مدرسی طباطبایی، ۱۳۷۵، *مکتب در فرآیند تکامل؛ نظری بر تطور مبانی فکری تشیع در سه قرن نخستین*، ترجمه: هاشم ایزدپناه، بی جا.
۳۰. مدرسی، سید محمد تقی، ۱۳۸۷، *امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی*، مشهد، آستان قدس رضوی.

۳۱. مسعودی، علی بن حسین، ۱۳۸۵ق، مروج الذهب، تصحیح: اسعد داغر، دار الاندلس.
۳۲. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ق، الإرشاد، تحقیق: مؤسسة آل البيت، قم، نشر مؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید.
۳۳. منقری، نصر بن مزاحم، ۱۴۰۳ق، وقعة صفین، تصحیح: حمد عبدالسلام هارون، قم، مكتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی.
۳۴. نوبختی، حسن بن موسی، ۱۹۳۶م، فِرَق الشیعة، تصحیح: محمد صادق بحر العلوم، نجف.
۳۵. —، ۱۳۸۱، فِرَق الشیعة، ترجمه و تعلیقات: محمد جواد مشکور، چاپ دوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.



